



طبقة و بوروکراسی در روژناوا

دیوید گریبر

مترجمان: مهین رحیمی و جمال الدین رحیمی

1- چند مثال انضمامی از ضد سرمایه دارانه بودن انقلاب روژناوا

مقدمه: چندی پیش پروفیسور دیوید گریبر، انسان شناسِ آنارشیست، به همراه هیئت نمایندگیِ آنگلو آمریکن، برای یک مأموریت مشاهداتی به روژناوا رفته بود. او هنگام بازگشت با شور و شوق فراوانی از انقلاب در روژناوا سخن گفت و به شدت از چپ‌ها و آنارشیست‌هایی که نمی‌خواستند نسبت به جنبش آزادی‌بخش‌گردها - حداقل در عمل - تعهدی داشته باشند، انتقاد کرد. البته چپ‌های دوآتشه هم به گریبر به خاطر این دفاع از روژناوا حمله کردند و از او خواستند شواهد و مدارکی در رابطه با سویگانِ ضد سرمایه‌داریِ انقلابِ روژناوا ارائه کند. متن حاضر پاسخ دیوید گریبر به این خواسته است.

★★★

مدرک؟ علت این که من این انقلاب را ضد سرمایه‌دارانه خواندم این بود که [در روژناوا] تک‌تک اشخاصی که با آن‌ها صحبت کردم اظهار کرد که ضد سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری را دشمن نهایی انقلاب قلمداد می‌کند. بسیاری این صورت‌بندی صریح را بیان می‌کردند: «بدون کم کردن شر دولت، نمی‌توان از سرمایه‌داری خلاص شد، بدون ریشه‌کن کردن پدرسالاری نمی‌توان از شر دولت خلاص شد».

شاید بهتر باشد به جای تمسخر مردمی که واقعاً درگیر مبارزه‌ی انقلابی روزانه هستند، ادبیات گسترده‌ای را از نظر بگذرانید که جنبش کردها درباره‌ی این موضوع تولید کرده است. قرار نبود من در مصاحبه‌ای که به هر ترتیب فاقد پرسش درباره‌ی این موضوع بود یک تحلیل اقتصادی با جزئیات ارائه کنم. اما اگر واقعاً کنجکاو هستید - فرض می‌کنم این احتمال وجود دارد که برخی از شما باشید - می‌توانم یک لیست مختصر مقدماتی درست کنم.

I

قبل از انقلاب، اقتصادِ روژئاوا و به خصوص اقتصادِ کانتونِ جزیره، یک اقتصادِ کشاورزیِ وابسته بود که گندم، کتان، و البته نفت خام برای فراوری در سایر نقاط کشور (در خود جزیره پالایشگاه یا پتروشیمی وجود نداشت) عرضه می‌کرد. تقریباً نیمی از اراضی و سایر منابع تحت مالکیت دولت بودند، اما عملاً توسط مقاماتِ حکومتی گوناگون به صورتِ ملکِ خصوصی اداره می‌شدند. گذشته از این، یک اقتصادِ بازار برای تأمین نیازهای اساسی وجود داشت که بخشِ عمده‌ی آن را بازار سیاه یا کالاهای قاچاق تشکیل می‌داد. پس از انقلابِ روژئاوا، طبقه‌ی بورژوا تقریباً به کلی گریخت و ساختمان‌ها و اراضی متعلق به بعضی‌ها تحت کنترل همگانی قرار گرفتند و بین کمون‌های محلی، که در سطح هر محله وجود دارند و در راستای خطوطِ دموکراسی مستقیم سازمان یافته‌اند، و شهرداری‌هایی که توسط نمایندگان منتخب کمون‌ها اداره می‌شوند توزیع شدند. این [دارایی‌های عمومی] به پروژه‌های گوناگون، از آکادمی‌های آموزش همگانی گرفته تا تعاونی‌ها، تخصیص داده شده‌اند. همچنین تلاش شده تا پتروشیمی‌ها، پالایشگاه‌ها، کارخانه‌های فرآوری لبنیات و مانند این‌ها تحت اداره‌ی عمومی ایجاد شوند تا مواد خامی را فرآوری کنند که در گذشته به کارخانه‌های سایر بخش‌های سوریه فرستاده می‌شدند.

II

نظام دانشگاهی [در روژئاوا] یکی از بخش‌های کلیدی در استراتژی اقتصادی است. شش هفته دوره‌ی آموزشی فشرده در اشکال گوناگون تخصص ارائه می‌شود، که در گذشته توسط بعضی‌ها به انحصار درآمده و تا حد زیادی نوعی از اداره با حاکمیتِ متخصصان بود. به منظور جلوگیری از ظهور طبقاتِ تکنوکرات، یک استراتژی آگاهانه با هدف حرفه‌زدایی از دانش در کار است. آکادمی‌های اقتصادی نه تنها دانش فنی را تعلیم می‌دهند، بلکه علاوه بر آن روی مدیریت جمعی تأکید دارند و می‌کوشند چنین مهارت‌هایی را به کسر هرچه بزرگ‌تری از جمعیت اشاعه دهند.

III

هدف این است که تعاونی‌ها مستقیماً در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند تا در نهایت استفاده از پول در بخش تعاونی از میان برداشته شود.

IV

علاوه بر مجموعه‌های اشتراکی و بخش تعاونی، یک بخش «اقتصاد باز» در روژئاوا وجود دارد، که شامل اقتصادِ بازارِ موجود نیز می‌شود. با این حال، این بخش اکنون با هدف مداخله برای اجرای سقف قیمت روی هر چیزی که یک کالای ضروری قلمداد می‌شود، تحت نظارت نهایی کمون‌های محلی قرار گرفته است. از آنجایی که روژئاوا در یک تحریم اقتصادی سخت به سر می‌برد، در واقع بیش‌تر کالاهای موجود در بازارها از سایر نقاط قاچاق می‌شوند، بنابراین جای تعجب نیست که [این مدیوم] عمدتاً در دست بخش خصوصی باقی مانده است. ضروریات اصلی (عمدتاً گندم و بنزین که در سطح محلی تولید می‌شوند) توسط یک هیئت مرکزی و به گونه‌ای رایگان در بین کمون‌های محلی و مجموعه‌های اشتراکی، توزیع می‌شوند.

V

در مورد اتحادیه‌های کارگری سؤال کردیم، اما گفته شد از آنجایی که بخش «اقتصاد باز»، اساساً تجاری است و متشکل از مغازه‌های کوچک، یا حتی مردمی که چیزهایی را در مقابل خانه‌های‌شان می‌فروشند، و تقریباً تمامی تولید در اختیار مجموعه‌های اشتراکی تحت مالکیت کارگران قرار دارد؛ این بحث [یعنی بحثِ اتحادیه‌ها] اولویت ندارد. با این حال، یک اتحادیه‌ی زنان وجود دارد که فعالانه برای حقوق کار مراقبتی، چه مزدی باشد و چه نباشد، سازمان‌دهی شده است.

VI

البته تعدادی سرمایه‌دار بومی وجود دارند که دارایی‌شان مصادره نشده است؛ بعضی از آن‌ها حتی بخشی از «حکومت خودگردان» رسمی هستند؛ ادبیاتی که برای توجیه وجود آن‌ها به کار می‌رفت این بود که هدف انقلاب «دگرگون‌سازی زمینه‌ای که به آن‌ها امکان عمل کردن می‌دهد» از طریق متحول ساختن شیوه‌ی عملکرد اقتصاد به‌مثابه یک کل، و تغییر ساختار قدرت سیاسی با هدف ناممکن ساختن معاوضه‌ی مزیت اقتصادی با نفوذ سیاسی است، تا نهایتاً در بلندمدت نتوانند به عمل خود به‌مثابه سرمایه‌دار ادامه دهند.

VII

ابعاد نابه‌هنگام گفتمان طبقاتی در روژناوا، این ایده است که پرولتاریای اصلی را خود زنان تشکیل می‌دهند (در این جا مبنای استدلال ایدئولوژی آلمانی و غیره بود) و تفاوت‌های طبقاتی میان مردان، کمتر شامل حال زنان می‌شود. این استدلال با صورت‌بندی سرمایه‌داری وابسته به وجود دولت است و دولت هم به وجود پدرسالاری وابسته است قرین است. به‌نظر آن‌ها نابودی چیزی که «مدرنیته‌ی سرمایه‌داری» خوانده می‌شود تنها با حمله‌ی هم‌زمان به هر سه‌ی این‌ها امکان‌پذیر است. برای نمونه، به خانواده به‌مثابه مکان اولیه‌ی تولید نگریسته می‌شود، چون تولید در درجه‌ی اول تولید انسان‌ها و تنها در درجه‌ی دوم تولید ثروت مادی است (وارونه‌سازی ایده‌ی تولید و بازتولید اجتماعی)، و به زنان به‌مثابه اصلی‌ترین طبقه‌ی تحت استثمار درون این سیستم؛ راه‌حلی که آن‌ها می‌کوشند اجرا کنند عبارت است از تضعیف هم‌زمان امکان بازتحمیل اقتدار دولتی و پدرسالاری با استفاده از بازگرداندن ابزار قدرت قهری به کمون‌های محلی مستقیماً دموکراتیک (نیروهای امنیتی به گروه‌های کاری «وفاق عمومی و صلح» هر کمون جواب پس می‌دهند نه به «حکومت» رسمی) و کسب اطمینان از این که هم خود نیروهای امنیتی و هم کمون‌ها متشکل از زنان باشند. تاکید بر آموزش نظامی و تسلیحاتی زنان، صرفاً یک ضرورت ناشی از شرایط جنگی نیست؛ در واقع مردم اصرار دارند که این بخشی کلیدی از چگونگی درک آن‌ها از یک پروژه‌ی ضدسرمایه‌داری گسترده‌تر برای دگرگونی تولید اجتماعی است، پروژه‌ای که امکان بازسازی نظام اقتصادی بالابه‌پایین سرمایه‌داری را از میان می‌برد.

این فهرست فقط برای شروع مناسب است. موارد بسیار بسیار بیش‌تری وجود دارند.

★ این یادداشت ترجمه‌ای است از:

- Graeber, David (2014), "Some concrete examples of how the Rojava revolution is anticapitalist", Anarchist Writers.

2- بازاندیشی مقاومت درهم‌شکستن طبقه و بوروکراسی در انقلاب روژئاوا

از من خواسته شده است که درباره بوروکراسی، طبقه و خطرهای تهدیدکننده‌ی انقلاب در روژئاوا صحبت کنم. من فکر می‌کنم این [موضوع] بسیار مهم است، زیرا اگر بخواهیم درباره‌ی کورسوه‌های امید در شرایط تاریخی‌مان صحبت کنیم، احتمالاً [روژئاوا] مهم‌ترین موضوع است. احتمالاً انقلاب در روژئاوا مهمترین چیزی است که از زمان حوادث اسپانیا در دهه‌ی 1930 به بعد روی این سیاره اتفاق افتاده. این یک فرصت عالی است. در واقع، اکنون انقلاب در روژئاوا بیش از انقلاب اسپانیا تداوم یافته و توانسته خود را حفظ کند. فکر می‌کنم هم‌زمان با برداشته شدن تحریم‌ها، سروکله‌ی مشکلات مشخصی پیدا می‌شود که باید با آن‌ها مقابله کرد، و من تصور می‌کنم که مردم به این مسائل فکر می‌کنند. اما به نظر من شناخت دقیق خطری که با آن مواجه هستیم - آن‌هم در نامحسوس‌ترین اشکال آن - اهمیت زیادی دارد.

مشخصه‌ی اصلی تجربه‌ی شخصی من در «جنبش عدالت جهانی» و «جنبش اشغال وال استریت» درک تدریجی این واقعیت بود که هر دوی این جنبش‌ها علیه بوروکراسی بودند، و این که خود سرمایه‌داری به شکلی فزاینده داشت اشکال بروکراتیک‌تری پیدا می‌کرد. من گمان می‌کنم نخستین بار هنگام اعتراض به چیزی که در آن زمان «جهانی‌سازی» نامیده می‌شد این واقعیت را دریافتیم. البته حرکت موسوم به «جنبش ضدجهانی‌سازی»¹ در واقع یک جنبش ضد جهانی‌سازی نبود. ما خود را «جنبش جهانی‌سازی» می‌نامیدیم، و این جنبش را تلاشی برای زدودن واقعی مرزها و همبستگی انسانی واقعی علیه سیستمی قلمداد می‌کردیم که خود را پشت نقاب جهانی‌سازی پنهان کرده بود، و در واقعیت در حال ایجاد مرزهای مردم مستحکم‌تری در مقابل حرکت آزادانه‌ی انسان‌ها و ایده‌ها بود تا سرمایه بتواند آزادانه حرکت کند و از آن مرزها بهره‌برداری کند. با گذشت زمان، متوجه شدیم چیزی که واقعاً با آن مواجه بودیم نخستین بوروکراسی اداری جهانی² بود، یعنی مجموعه‌ی نهادهایی که بیش‌تر مردم آمریکا حتی از وجود آن‌ها نیز بی‌خبر بودند، مانند صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی، و تارنکبوت یک پارچه‌ای که میان این نهادها و شرکت‌های فراملیتی، امور مالی بین‌المللی، و همچنین NGOها تنیده شده است. اساساً برای نخستین بار در تاریخ بشر، یک بوروکراسی اداری سیاره‌ای³ شکل گرفته بود که کاملاً فاقد پاسخ‌گویی دموکراتیک بود. ما می‌کوشیدیم عملکرد این نظام را بر ملا کنیم. به همین خاطر، وقتی صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی اجلاس برگزار می‌کردند، جشنواره‌های عظیمی علیه سرمایه‌داری به پا می‌شد، تا حدی فقط برای این که به وجود افرادی که واقعاً جهان را اداره می‌کردند اشاره شود. ما می‌کوشیدیم با ایجاد الگوی خاص خودمان از شکلی که دموکراسی واقعی از پایین به بالا⁴ می‌تواند به خود بگیرد، [با این شبکه] مبارزه کنیم. اگر با 10 سال جهش به جلو به جنبش اشغال وال استریت نگاه کنیم، درمی‌یابیم که این جنبش نیز به نحوی [با جنبش جهانی‌سازی] همانند بود. این بار هم هنگام شروع جنبش این گونه به مسئله فکر نمی‌کردیم، اما گذشت زمان به شکلی فزاینده آشکار کرد که در حال مبارزه با چیزی بسیار مشابه [یعنی با همان شبکه] هستیم. مثلاً ایده‌ی «یک درصد»: یک درصد کسانی بودند که تمام مزایای رشد اقتصادی را درو کرده بودند، اما علاوه بر این، تمام مشارکت سیاسی را نیز

¹ Anti-Globalization Movement

² global administrative bureaucracy

³ planetary administrative bureaucracy

⁴ bottom-up

قبضه کرده بودند: چیزی در حدود 99٪ مشارکت سیاسی را 1٪ از جمعیت انجام می‌داد. این افراد عملاً سیستم سیاسی را خریده بودند. مشخصاً، نظام سیاسی آمریکا چیزی نیست جز یک سیستم رشوه‌خواری نهادینه‌شده. این اشخاص موفق شده بودند ثروت خود را به قدرت تبدیل کنند و بار دیگر این قدرت را به ثروت مبدل سازند. آن‌ها به صورت مستمر موقعیت‌هایی خلق می‌کردند تا بتوانند از حکومت به مثابه‌ی آپارتوسی برای استخراج ثروت استفاده کنند. به این ترتیب، خود سرمایه‌داری داشت به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کرد. سود حاصل از تجارت –چه برسد به تولید– در شرکت‌های بزرگِ وال‌استریت کم‌تر و کم‌تر می‌شد و سود حاصل از بخش مالی هرچه بیش‌تر افزایش می‌یافت، و البته بخش مالی معنایی ندارد جز بدهی بقیه‌ی مردم. بدهی‌ها باید از خلال سیاست، یعنی با سیاست‌گذاری‌های هدفمند، خلق می‌شدند. پس اساساً، بوروکراسی داشت به عنوان وسیله‌ی استخراج مازاد سرمایه‌دارانه⁵ مورد استفاده قرار می‌گرفت. به این ترتیب ما یک نظام جهانی داریم که بدهی و سایر وسایل استخراج منابع را خلق و نگهداری می‌کند، و خارج از قلمرو هرگونه پاسخ‌گویی دموکراتیک قرار دارد.

وقتی دو سال پیش از روژئاوا بازدید کردم، دریافتم که این بحث بسیار مهم است، زیرا آن‌جا نیز بوروکراسی‌های مشابهی وجود دارد. به سرعت برای من روشن شد که در این منطقه نوعی بازی در کار است. این بازی به میانجی‌ بوروکراسی شرکت‌ها، بوروکراسی نظامی و همچنین بوروکراسی‌های انسان‌دوستانه –که بخشی از همان تار عنکبوت هستند– انجام می‌شود. اساساً این بازی عبارت است از خلق تصاویری از ترور و رنج‌های بشری. پس نوعی بازاریابی برای تصاویر ترسناک یا جریحه‌دارکننده در کار است، که سپس به‌گردش در می‌آیند. نهایتاً از این تصاویر برای دریافت تسلیحات، پشتیبانی، پول و کنترل منابع –از همه مهم‌تر نفت– استفاده می‌شود. پس کل سیستم نوعی سلسله‌مراتب بالابنه‌پایین⁶ است برای بازتوزیع منابع. [مثلاً] اگر به باشوور در عراق بروید، این واقعیت را با وضوح بسیار مشاهده می‌کنید. این بازی را داعش و حکومت‌های گوناگون به طرق مختلف، و همه از طریق رسانه‌ها، بازی می‌کنند. برای مثال آشکار است که داعشی‌ها فیلم‌های هالیوودی بسیار زیادی دیده بودند. آن‌ها تلاش زیادی می‌کردند تا تصویری را خلق کنند که غربی‌ها از بزرگ‌ترین شرِ ممکن در ذهن دارند. همه‌ی این‌ها بخشی از یک بازی دست‌کاری تصاویر بود. وقتی با فعالان جنبش آزادی‌بخش کردها صحبت می‌کردم، چیزی که توجهم را جلب کرد این بود که سؤال اساسی آن‌ها این است که چگونه می‌توان بازی متفاوتی خلق کرد و چگونه می‌توان از این محدوده‌ها فراتر رفت. از صمیم قلب مکالمه‌ای را به یاد می‌آورم که با نیلوفر کوچ⁷ درباره‌ی نفت انجام دادم. در روژئاوا مقادیر زیادی نفت وجود دارد. در حال حاضر، آن‌ها نمی‌توانند این نفت را صادر کنند زیرا یک تحریم وجود دارد. نیلوفر گفت ما می‌توانیم نفت را بفروشیم و وارد شبکه‌هایی شویم که بقیه در چارچوب آن‌ها عمل می‌کنند. اما شاید با نفت بتوان کار دیگری کرد. شاید بتوان آن را به عنوان یک هدیه بخشید. این نوع خلاقیت تلاش می‌کند خود از شرایط بازی رها سازد. اساساً مضمون این انقلاب همین است. این نوع خلاقیت باعث شد دریا بم در روژئاوا چه اتفاقی در حال رخ دادن است. با کمال تعجب، در روژئاوا افرادی را دیدم که معتقداند محاصره، با این‌که به لحاظ اثرات انسانی فاجعه‌بار است، از جهات مشخصی یک مزیت به‌شمار می‌آید. با اندیشیدن به این مسئله، دریافتم که به‌واقع این یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی است که جنبش‌های انقلابی با آن مواجه هستند. به این ترتیب، توانستم تجربیات خودم را از نو در پرتو آن ارزیابی کنم. چگونه باید با انبوهی نهاد‌های بوروکراتیک بزرگ‌تر که بر زور قاهر مبتنی‌اند، و در حال حاضر اساساً عصاره‌ی حیات و تاروپود سرمایه‌داری هستند ادغام شد؟ برای دریافت منابع باید در آن‌ها ادغام شد، اما در عین حال، باید ساختارهایی داشت که تضمین کنند منطبق این نهادها بر جنبش چیره نمی‌شوند و کنترل آن را به‌دست نمی‌گیرند. من متوجه شدم که در روژئاوا دقیقاً برای

⁵ capitalist surplus

⁶ top-down

⁷ ریاست مشترک «کنگره‌ی ملی کردستان».

همین هدف تلاش می‌کنند. در آنجا اساساً دو ساختار قدرت وجود دارد. اول تشکیلات خودگردان⁸ که دقیقاً مثل یک حکومت عمل می‌کند: پارلمان، هیئت وزیران و [به صورت کلی] آپاراتوس رسمی حکومت را دارد. دوم ساختارهای پایین‌به‌بالا، و ساختارهای گوناگون کنفدرالیسم دموکراتیک با سه لایه‌ی مختلف نمایندگی از شوراهای سطح پایین به سطوح بالاتر. به این ترتیب، در ابتدا بسیاری از ما، زمانی که به قانون اساسی نگاه می‌کردیم، [به نظرم می‌رسید که] مشخصاً ضد دولت نیست، بلکه دقیقاً شبیه یک دولت است. خیلی‌ها به شدت منتقد آن بودند. اما بعداً، زمانی که به آنجا رسیدیم دریافتیم که اساساً دو ساختار وجود دارد. ساختار بالا به پایین برای سروکله‌زدن با خارجی‌ها کاملاً ضروری است. در عین حال، مردم اصرار داشتند که آنچه مشاهده می‌کردیم یک پروژه‌ی دولتی نیست، به این علت که هر کسی که اسلحه در اختیار دارد، یعنی هر کسی که واقعاً دارای قدرت قهری است، به ساختارهای پایین‌به‌بالا پاسخگو است، نه به ساختارهای بالا به پایین. نکته‌ی کلیدی انقلاب روزتاوا اساساً یک موقعیت قدرت دوگانه است. ممکن است این موقعیت در تاریخ منحصر به فرد باشد، موقعیت قدرت دوگانه‌ای که در آن افراد یکسانی هر دو بخش را برپا کرده‌اند.

این واقعیت را بیش از هر زمان، هنگامی که در قامشلی بودم دریافتم. در قامشلی، یک بخش هنوز تحت کنترل حکومت بود: خیابان و اداره‌ی پست (که فکر می‌کنم مرکز حکومت بود). اما از همه مهم‌تر، آن‌ها تردد هوایی را کنترل می‌کردند. من مدتی به این موضوع فکر کردم و دریافتم که این کاملاً عاقلانه است، زیرا وقتی فقط یک فرودگاه داشته باشید، چه استفاده‌ای از آن می‌توانید بکنید؟ اگر دو فرودگاه داشته باشید می‌توانید به صورت رفت و برگشت بین آن‌ها پرواز کنید. با یک فرودگاه نمی‌توان به جایی پرواز کرد، برای این که اگر بخواهید به جایی پرواز کنید، باید یک سری معاهدات بین‌المللی را تماماً امضا کنید. باید موافقت‌نامه‌های امنیتی، ایمنی، و انواع گوناگونی از موافقت‌نامه‌های تجاری داشته باشید. در واقع چنین چیزی غیرممکن است، مگر این که شما یک دولت باشید. این امر نشان می‌دهد که همه‌ی این سازوکارهای بوروکراتیک به واقع در وهله‌ی نخست خوب و ضروری هستند – کسی نمی‌خواهد هواپیماها سقوط کنند، و همان‌طور که می‌دانید مردم روزتاوا نگرانی‌های امنیتی خاصی دارند، زیرا اگر هواپیماها پرواز کنند بسیاری تلاش خواهند کرد آن‌ها را منفجر کنند. با این حال همه‌ی این معاهدات بین‌المللی شکل خاصی را فرض می‌گیرند: آن‌ها فرض می‌کنند شما یک دولت هستید، و اگر مانند یک دولت عمل نکنید با شما معامله نمی‌کنند. پس عملاً لازم است یک غشاء ساخته شود، نوعی ساختار میان همه‌ی اشکال سازمانی که می‌توانند در نهاد‌های بین‌المللی، که شکل دولتی را تحمیل می‌کنند، ادغام شوند از یک سو، و تجربه‌ی مستقیماً دموکراتیک پایین‌به‌بالا که مایه‌ی حیاتی است که روزتاوا را تا این حد درخشان و به لحاظ تاریخی امیدوارکننده ساخته است از سوی دیگر. بیش‌تر نزاع‌هایی که من زمانی که به دنبال نقاط تنش‌زا و موضوعاتی که مردم درباره‌ی آن‌ها بحث می‌کردند می‌گشتم شاهد بودم، همیشه به این موضوع ربط داشت. به دو مورد اشاره می‌کنم که در آن زمان توجهم را جلب کردند. یکی زمانی بود که با چیزی شبیه به وزارت اقتصاد (یادم نیست عنوان دقیق آن چه بود، افرادی که مسئول هماهنگی امور اقتصادی بودند) صحبت کردیم. آن‌ها درباره‌ی تأثیرات مخرب محاصره، ضرورت دسترسی به انرژی، تمایل به ایجاد روابط بین‌المللی گوناگون صحبت کردند. این کاملاً عاقلانه بود، زیرا آن‌ها در شرایط اقتصادی وخیمی قرار داشتند. اما بعدها ناظم، که از یک سال قبل به نمایندگی از ما در آنجا حضور داشت و با افراد مشابهی صحبت کرده بود، گفت: «عجب! این کاملاً با چیزی که ما دفعه‌ی قبل شنیدیم متفاوت است! دفعه‌ی قبل که ما اینجا بودیم، گفته شد که محاصره به نوعی یک موهبت با لباس مبدل است، زیرا به ما امکان می‌دهد نهاد‌های اتونومی خلق کنیم تا خودبسنده شویم». متوجه شدم که این یک نقطه‌ی تنش است. کسانی بودند (انسان‌هایی بسیار تحصیل کرده، بالغ و دنیادیده) که روزتاوا را درون شبکه‌ای از انواع متفاوت روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با دنیای بیرون می‌دیدند. آن‌ها استدلال می‌کردند که بعضی چیزها شدیداً مورد نیاز هستند. برای این که زیرساخت

⁸ Self-administration

ویران نشود، جایگزینی قطعات چیزهای خاص ضرورت دارد. در آن واحد گروه‌های دیگری بودند که می‌گفتند این بهایی معقول است که برای داشتن آزادی خلق تجربه‌ی اتونوم باید پرداخته شود. یکی از گردهم‌آیی‌هایی که در آن مشارکت کردیم، دومین نقطه‌ای بود که در آن دیدم مردم بر سر چیز مهمی بحث می‌کنند. مشخص بود که این گردهم‌آیی‌ها تعیین‌کننده هستند، زیرا اغلب پیش می‌آمد که مردم بسیار عصبانی شوند و بر سر یک‌دیگر فریاد بزنند. بنابراین، واضح بود که این مجمع [صرفاً] دموکراسی‌نمایی نیست. چیزی که برای مردم بیش‌ترین برانگیزانندگی را داشت به آسایش مربوط بود. آسایش تقریباً معادل پلیس است، یعنی [متولی] امنیت داخلی. موردی وجود داشت که باعث شده بود یکی از افراد را احضار کنند. به خاطر ندارم دقیقاً مشکل چه بود. فکر کنم کسی بود که مضمون به احتکار شکر بود. می‌خواستند افرادی را برای تفتیش یک خانه مأمور کنند. عضوی از آسایش که به این کمیته‌ی محلی امنیت مجمع دموکراتیک محلی احضار شده بود گفت که نمی‌تواند بدون هماهنگی با افسر فرمانده‌اش و کسب اجازه این کار را انجام دهد. حضار بسیار ناراحت شدند و به او گفتند که این یک ساختار بالا به پایین نیست، آن‌ها کمیته‌ی محلی هستند و عضو آسایش در واقع به آن‌ها پاسخ‌گوست. سپس درباره‌ی این صحبت کردند که شاید لازم باشد یک نشان یا نوعی کلاه طراحی کنند تا به این افراد یادآوری شود که در حقیقت باید به اعضای کمیته پاسخ‌گو باشند [نه به افسران فرمانده]. بنابراین از قبل نوعی آگاهی عمیق نسبت به خطرات منطق بالا به پایین و تبدیل شدن به چیزی شبیه به یک دولت، و این که باید مدام گوش‌به‌زنگ بود تا چنین اتفاقی نیفتد، وجود دارد. من فکر کردم که این مسئله بی‌نهایت مهم است زیرا نشان می‌دهد که چه چیزی واقعاً در خطر است. فشار شدیدی از بالا برای ادغام در نظام بزرگ‌تر وارد می‌شود. شما مجبورید روابط بین‌المللی داشته باشید. اما در همین حین، [نهادهای بین‌المللی] بدون وقفه خواهند کوشید منطق خاصی را اشاعه دهند که فرض می‌کند امور از بالا اداره می‌شوند نه از پایین. نکته‌ی دیگر این که پس از بازگشت، به گزارش‌های حقوق بشر در روژئاوا نگاه کردم. دیدبان حقوق بشر گزارش نسبتاً منتقدانه‌ای نوشته است. یکی از انتقادات گزارش این بود که [در روژئاوا] استانداردهای جهانی محاکم قضایی برآورده نمی‌شوند. فکر کردم این بسیار گویاست، زیرا در واقع آن‌ها در تلاش‌اند نوعی سیستم عدالت اساساً متفاوت و پایین‌به‌بالا خلق کنند که بر اصول عدالت ترمیمی بر اساس اتفاق آرا مبتنی است و انگاره‌های انتقام و کیفر را از میان برمی‌دارد. همه‌ی این‌ها بسیار زیباست و تجربه‌ی تاریخی مهمی به شمار می‌رود، ولی باز هم بنا به استانداردهای جهانی، نقض حقوق بشر به حساب می‌آید. چیزی که فعالان حقوق بشر در تلاش‌اند تا به انجام برسانند ایجاد حفاظ‌های امن در مقابل قدرت دولتی است، اما این حفاظ‌ها وجود قدرت دولتی را فرض می‌گیرند. بنابراین از نقطه‌نظر آن‌ها، حذف کامل قدرت دولتی به همان اندازه نقض حقوق بشر است که وجود قدرت دولتی نامحدود و مستقیم. فکر می‌کنم این مورد هم مانند مورد وزیران اقتصاد نشان می‌دهد که افراد بی‌نهایت خوش‌نیت می‌توانند در ورود مجدد منطق دولت نقش هم‌دست ایفا کنند و کل پروژه را به خطر بیندازند.

در پایان، پس از این که ده روز آن‌جا بودیم (که مدت زیادی نیست)، از ما خواسته شد تا انتقادات خود را بیان کنیم، یعنی بگوییم چه کارهایی را می‌توان بهتر انجام داد و مراقب چه چیزهایی باید بود. ما ریزنی کردیم و به یک لیست رسیدیم. یک مسئله خطر ظهور سیاستمداران بود؛ وقتی یک سیستم متشکل از نمایندگان دارید، [کار آن‌ها] بسیار زمان‌بر است. هر کسی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. پس چطور می‌توان تضمین کرد که افراد خاصی به متخصصان سیاسی بدل نشوند و طبقه‌ی سیاسی ظهور نکند؟ مسئله‌ی دیگر این بود که چگونه می‌توان میان ساختارهای پایین‌به‌بالا و ساختارهای بالا به پایین یک غشاء ایجاد کرد، تا تضمین شود که این نوع بسیار خیرخواهانه ولی در عین حال خطرناک و خزنده‌ی بوروکراتیزاسیون [در کل ساختار] رسوخ نمی‌کند. نهایتاً، مسئله‌ی طبقه‌ی اجتماعی؛ وقتی هنگام صحبت با مردم در روژئاوا به طبقه اشاره می‌کردیم، بخش بزرگی از واکنش چیزی شبیه به کلافگی بود. «دوباره نه! واقعاً نمی‌خواهم بار دیگر درباره‌ی این که آیا دهقان‌ها واقعاً پرولتاریا هستند یا نه بحث کنم». [به نظر خیلی‌ها] این مباحثات مارکسیستی قدیمی بسیار نخ‌نما و نامربوط هستند. من با این نظر موافقم، اما فکر می‌کنم

اگر مسئله‌ی طبقه‌ی اجتماعی کلاً کنار گذاشته شود، به همان اندازه خطرناک خواهد بود. اگر رهیافت کسی مانند پیر بوردیو را اتخاذ کنیم، خواهیم دید که انواع متفاوتی از سرمایه وجود دارد: سرمایه‌ی اقتصادی (که تا حد زیادی می‌توان بر آن نظارت کرد)، و علاوه بر آن سرمایه‌ی اجتماعی و فرهنگی. افراد خاصی وجود دارند که از ارتباطات بین‌المللی برخوردارند و همچنین (تقریباً به شکلی طبیعی) می‌دانند با موقعیت‌هایی مشخص چگونه باید برخورد کنند، در نهایت، این افراد از خلال روابطشان با دنیای بیرونی، سلسله‌مراتب‌ها را از نو ایجاد می‌کنند. به نظر من یکی از مهم‌ترین مسائل این است که دقیقاً چگونه باید از این اتفاق جلوگیری کنیم. ما دقیقاً مشابه این مشکل را در هر دو جنبشی که درباره‌ی آن‌ها صحبت کردم داشتیم، هم در جنبش عدالت جهانی و هم در جنبش اشغال وال استریت. گرایشی در کار بود برای بوروکراتیزاسیون داخلی. افراد با فرآیندها و اصول به گونه‌ای برخورد می‌کردند که گویی قاعده هستند، و در مواجهه با آن‌ها باید از مجموعه‌ی قواعد مدونی پیروی کرد. هرچه بیش‌تر این اتفاق می‌افتاد، احساس می‌کردیم کسانی که دارای زمینه‌ی طبقات متوسط یا بالا هستند احساس راحتی بسیار بیش‌تری می‌کنند، و کسانی که زمینه‌ی معمولی‌تری دارند معذب می‌شوند و میتینگ‌ها را ترک می‌کنند. این برای هر جنبش اجتماعی یک خطر دائمی است، مگر این که عمیقاً درباره‌ی آن خودآگاه باشیم. بنابراین گمان می‌کنم که در روژئاوا، به شکلی تناقض‌آمیز، محاصره اجازه داده است نوع جدیدی از جامعه ظاهر شود. اما چالش‌های واقعی وقتی آشکار می‌شوند که امور به پیش روند. باید راه‌هایی پیدا کنند تا این انرژی زیبای پایین‌به‌بالا حفظ شود، بدون این که بوروکراسی خزنده کنترل امور را به دست گیرد. می‌خواستم این را به عنوان یک مسئله مطرح کنم. گمان می‌کنم مهم است که به آن فکر کنیم.

منبع:

Challenging Capitalist Modernity III:

Uncovering Democratic Modernity — Resistance, Rebellion and Building the New.

DAY II: David Graeber - Re-Thinking Resistance: Smashing Bureaucracies and Classes (2017)

KONTEXT-TV